ادامه از صفحه ۱۲

بررسی‌های «فرهیختگان» نشان می‌دهد حضور ۵ فیلم مهم از کارگردان‌های مشهور و احتمالا ۴ شگفتی از فیلمسازان جوان، کار داوران جشنواره فیلم فجر را پیچیده می‌کند

سال سخت داوران

معین احمدیان
دبیر گروه فرهنگی

وقتی فهرست آثار شرکت‌کننده در یک جشنواره سینمایی منتشر می‌شود، گمانه‌زنی‌ها راجع به سطح کیفی کارها بالا می‌گیرد. این گمانه‌زنی‌ها مبنایی برای تهیه تحلیل‌هایی قرار خواهند گرفت که پیش‌درآمدی بر تماشای آثار هر جشنواره هستند. معمولا این قضاوت‌های پیش‌دستانه از روی نام‌های بزرگ صورت می‌گیرد؛ اما با توجه به موضوعات فیلم‌ها و چیزهایی از این قبیل، ممکن است درمورد پدیده‌های آن جشنواره هم حرف‌هایی زده شود. اگر این تحلیل‌ها در کنار تحلیل‌هایی قرار بگیرند که پس از اتمام جشنواره و دیده‌شدن تمام فیلم‌ها صورت می‌گیرد، می‌شود به شناخت کامل‌تری از قالب‌های ذهنی کسانی پی برد که درباره سینما می‌نویسند، تحلیل می‌کنند یا لااقل مشتاقانه پیگیر آن هستند. پیش از شروع جشنواره کن سال گذشته، همه کنجکاوی‌ها به سمت فیلم تارانتینو یعنی «روزی روزگاری در هالیوود» بود و کسی حتی ذره‌ای به «انگل»، فیلمی که بونگ جونگ‌هو در کره جنوبی ساخته است، توجه نداشت. با این حال جشنواره کن تمام شد و انگل به تاریخ پیوست در حالی که فیلم تارانتینو حتی مقداری از وزن کارنامه او کم کرد. شاید جشنواره فجر سی‌وهشتم هم همین وضعیت را در بسیاری از موارد پیدا کند اما شکی نیست که بعضی از حدس‌ها درباره آن درست از آب در خواهند آمد. امسال دو فیلمسازی که رکورددار سیمرغ بلورین فجر هستند، در بخش مسابقه آن حضور دارند و لااقل از کیفیت کار یکی از آنها می‌توان کم و بیش مطمئن بود. اسامی بزرگ دیگری هم هستند که با فیلم‌هایشان در جشنواره امسال حاضر شده‌اند و در کنار آنها نه تنها خلق یک سری شگفتی‌ها از جانب بعضی فیلم اولی‌ها توقع می‌رود، بلکه ممکن است بعضی از کارگردان‌هایی که به خوبی می‌شناسیم‌شان، این‌بار فیلمی بسازند که شگفتی خلق کند. فراموش نکنیم که کارگردان فیلم انگل هم تا پیش از این فیلم، کارگردان ناشناخته‌ای نبود و حتی بعضی از فیلم‌هایش موفقیتی نسبی به دست آورده بودند و همین شد که همه را غافلگیر کرد؛ چون ناظران فکر می‌کردند ارزیابی کاملی از فیلمسازی او دارند. در ادامه، چهار فیلم که توسط فیلمسازان شناخته‌شده سینمای ایران جلوی دوربین رفته‌اند، به همراه خود این فیلمسازان معرفی شده و پس از آن به چهار فیلم که احتمال می‌رود از شگفتی‌های امسال جشنواره باشند، پرداخته شده است. این فیلم‌ها قطعا تماشایی خواهند بود و یک نکته قطعی دیگر درباره جشنواره پیش رو این است که خارج از این فهرست هشت‌تایی هم حتما فیلم‌هایی تماشایی وجود خواهد داشت.

ابراهیم حاتمی‌کیا

«حیدر ذبیحی چشم‌هایش را جلوی دستگاه اسلیت‌لمپ می‌گذارد و چشم‌پزشک، نور را توی تخم چشم‌های حیدر انداخته و حیدر هم مثل قهرمانی که تازه از خواب بیدار شده، از او می‌پرسد: دکتر کی می‌تونم بخوابم؟» این اولین صحنه فیلم «بادیگارد» است. کمی که دقت کنید، صدای دکتر، همان صدای حاتمی‌کیا است که با قهرمانش حرف می‌زند. اما چه شده که ابراهیم حاتمی‌کیا دوباره در ابتدای دهه ۹۰ و برای هجدهمین فیلم خود، سراغ قهرمانش رفته و او را بیدار کرده؛ قهرمانی که گویی یک نفر است و مراحل مختلف زندگی حاتمی‌کیا و جامعه‌اش را می‌گذراند و به شکلی منطقی، لابه‌لای فیلم‌هایی همچون «از کرخه تا راین»، «آژانس شیشه‌ای»، «روبان قرمز»، «به نام پدر» و این اواخر «بادیگارد» سر و شکل می‌گیرد. در «از کرخه تا راین» اولین دلواپسی‌ها برای قهرمان جنگ شروع می‌شود؛ قهرمانی که شیفته آرمان‌هایش است و برای حفظ ارزش‌های دوران دفاع مقدس، تا پای جان می‌ایستد و البته ضدقهرمان کمرنگ فیلم که قصد پناهنده شدن به آلمان را دارد، اشاره‌ای گذرا به آغاز دوران فراموشی و عصیان است. عصیانی که در فیلم‌های بعدی حاتمی‌کیا روزبه‌روز پررنگ‌تر می‌شود. اولین واکنش حاتمی‌کیا به این فراموشی در فیلم «برج مینو» رخ‌نمایی می‌کند. قهرمان «برج مینو» در جامعه‌ای که خود درحال فراموشی حماسه‌های روزهای جنگ است، گرفتار شده و به تاسی از این جامعه امکان لغزش و خطا را دارد و بدان نیز دچار می‌شود. اما فیلم بعدی حاتمی‌کیا نقطه اوج فریادزدن‌هایش بود. فریاد برای هوشیاری نسبت به آرمان‌ها و آدم‌های فراموش‌شده دهه ۶۰. اما او چگونه به فرم و روایت «آژانس شیشه‌ای» رسید.

حاتمی‌کیا بعد از «برج مینو» و اختلافاتی که با مدیر سینمایی وقت داشت، تصمیم می‌گیرد سینما را ترک کند. او در مغازه پدرش مشغول کار می‌شود و طی سه ماه فیلمنامه «آژانس شیشه‌ای» را بدون آنکه امیدی به تولیدش داشته باشد، می‌نویسد. خودش در این مورد گفته است: «تنها هدفی که از نوشتن فیلمنامه آژانس شیشه‌ای دنبال می‌کردم، زدن حرف‌های دلم بود و واکنشی بود به شرایط زمانه.» «آژانس شیشه‌ای» در فاصله دو دولت سازندگی و اصلاحات ساخته شد و اعتراضی که حاتمی‌کیا در آن فیلم فریاد زد، میان مردم شنیده شد و تا امروز در خاطره ذهنی مخاطبان سینمای ایران باقی است. اما حاج کاظم، قهرمان آژانس شیشه‌ای در فیلم بعدی حاتمی‌کیا یعنی «روبان قرمز»، به شکل دیگری درآمده بود. قهرمان این فیلم کسی است به نام داود که گویی دیگر امید خود را از جامعه بریده و برای حفظ آرمان‌هایش، جامعه را ترک کرده و گوشه عزلت گرفته است. در کنار داود، شخصیت دیگری هم هست به نام «جمعه»؛ یک افغانستانی که نماد یکی از تفکرات موجود در جامعه است و البته محبوبه، زنی که می‌خواهد دوباره آینده خودش را بسازد و چنانکه از نامش پیداست محبوب و خواسته داود آرمان‌خواه و جمعه واقع‌گرا است. انگار که در سال‌های اواخر دهه ۷۰، محبوبه دوست داشت جمعه را انتخاب کند، چون او دنبال حرکت به جلو و تغییر است. اما حاتمی‌کیا همچنان داود را به‌عنوان قهرمان فیلمش انتخاب کرد، حتی اگر همه فریاد بزنند که داود رفتنی است و جمعه ماندنی.

اواخر دهه ۷۰ است و قهرمان حاتمی‌کیا به درک تلخی از واقعیت وجودی خود در جامعه متحول‌شده رسیده است. او دیگر این جامعه را نمی‌شناسد؛ قهرمانی که تغییر نکرده و وامانده میان جامعه‌ای است که در حال تغییر است. حاتمی‌کیا با همین درک است که در فیلم «موج مرده» از انزوای اجتماعی بیرون می‌آید تا قهرمانش را با مردم زمانه آشنا کند، ولی این‌بار قهرمانش عمیق‌تر احساس تنهایی می‌کند، چون دیگر به نقطه‌ای رسیده که هیچ‌گونه همنوایی بین این جامعه با خود و ارزش‌هایش احساس نمی‌کند. راهی که حاتمی‌کیا پیش پای قهرمانش می‌گذارد این است که برای گرفتن انتقام از ناو آمریکایی، یکه و تنها، با قایق موتوری‌اش به آن بکوبد. آیا ما باید باور کنیم که قهرمان حاتمی‌کیا در «موج مرده» و در اوج ناامیدی تن به نابودی داده است. مردی که حاتمی‌کیا این بار سراغش رفته در «ارتفاع پست» در قالب ضدقهرمان به صحنه می‌آید. ضدقهرمان «ارتفاع پست» مردفقیر خرمشهری است که می‌خواهد برای معاش بهتر از کشور خارج شود. «ارتفاع پست» نمایش انحطاط و نابودی جامعه‌ای است که حتی آدم‌هایش زندگی در آن را نمی‌خواهند و هریک چنانچه فرصتی به دست آورند، می‌خواهند از آن فرار کنند. شک قهرمان فیلم‌های حاتمی‌کیا نسبت به جامعه، در «به‌نام پدر» ادامه دارد. قاب فیلم پر شده از سرسبزی و آبادانی و تپه‌ها و دشت‌های پر از سبزه و گل که نماد ظاهر جامعه است. گویا همه چیز روبه‌راه است و مردم شادند، ولی زیر همین سرسبزی تپه مینی است که پای دختر را قطع می‌کند و پدری که روزگاری خودش این مین‌ها را گذاشته باید در مقام پاسخگوی گذشته‌ای باشد که حالا مانع از راه رفتن فرزندش شده است. حاتمی‌کیا در این سال‌های اوج و فرود قهرمان‌هایش سراغ سینمای اجتماعی هم رفته، ولی برای آخرین بار از قهرمان معترضش در «بادیگارد» رونمایی کرد. «حاج حیدر»ی که حاتمی‌کیا در دهه ۹۰ خلق کرد، دچار تردید است، ولی این تردید از جنس ایمان او به ارزش‌هایی است که همچنان به آن پایبند است. «حاج حیدر»ی که تفاوت قائل است بین دفاع کردن از شخصیت نظام یا دفاع از یک شخصیت سیاسی. قهرمانی که حاتمی‌کیا دوباره بیدارش کرد تا برای آرمان‌هایش جان دهد. حاتمی‌کیا فیلمساز معترض آرمانخواه سینمای ایران در جشنواره سی‌وهشتم فیلم فجر، با بیستمین فیلمش یعنی «خروج» حضور دارد.

مجید مجیدی

فروردین ماه امسال، مجید مجیدی ۶۰ ساله شد. او در خانواده‌ای از طبقه متوسط جامعه در جنوب شهر تهران به دنیا آمد. سرپل امامزاده معصوم، محله‌ای که مجیدی در آن کودکی‌اش را گذرانده بود، دو سالن سینمایی داشت به نام لیدور و تیسفون که برای دیدن فیلم به آنجا می‌رفت. او فعالیتش را با بازیگری در گروه‌های تئاتر آماتوری در ۱۴ سالگی آغاز کرد و پس از دریافت مدرک دیپلم، تحصیلات خود را در رشته هنر در دانشکده هنرهای دراماتیک تهران ادامه داد. با پیروزی انقلاب به‌صورت جدی وارد حوزه سینما شد و فعالیت فیلمسازی خود را آغاز کرد. مجیدی در سال ۵۹ اولین فیلم کوتاهش به نام «انفجار» را با دوربین ۱۶ میلی‌متری و با امکانات حوزه اندیشه و هنر اسلامی ساخت. علاقه او به سینما باعث شد به تجربه‌هایی در زمینه بازیگری در فیلم‌های مختلف دست بزند. از میان این فیلم‌ها می‌توان به فیلم «بایکوت» ساخته محسن مخملباف در سال ۱۳۶۵ اشاره کرد که در آن نقش یک کمونیست سرخورده را بازی می‌کرد. همچنین در همان سال در فیلم «تیرباران» به کارگردانی علی‌اصغر شادروان در نقش شهیدعلی اندرزگو ظاهر شد. در سال‌های بعدی، مجیدی به نویسندگی و کارگردانی روی آورد و چند فیلم کوتاه هم ساخت. اولین فیلم بلند و قابل‌توجه او که خود نیز کارگردانی و نویسندگی آن را انجام داد، «بدوک» نام داشت. مجیدی این فیلم را در سال ۱۳۷۱ ساخت. خودش درمورد ساخت این اثر می‌گوید: «زمانی که به تهیه‌کننده کارم درباره این فیلم گفتم، اصلا قصه برایش جذاب نبود و به من پیشنهاد داد ساخت فیلم مستند را دنبال کنم، اما من فکر می‌کردم دیگر نمی‌توانم با مستند حرف‌هایم را بزنم و می‌خواستم حرف خودم را در قالب فیلم داستانی بگویم. با آنها خیلی بحث کردم تا راضی شدند این فیلم را با نصف هزینه روز فیلم‌های دیگر سینما بسازم.» فیلمنامه «بدوک» تجربه مشترک مجیدی و سیدمهدی شجاعی است. این فیلم در بخش دو هفته کارگردانان جشنواره فیلم کن به نمایش درآمد و توانست برنده چند جایزه از جشنواره فیلم فجر در تهران شود. اما این فیلم به خاطر نگاه انتقادی‌ای که داشت، از طرف برخی منتقدان و مسئولان وقت، اثری سیاه‌نما تفسیر شد و حتی در سال‌های بعد مشکلاتی برای ادامه مسیر فیلمسازی مجیدی به وجود آورد. گفته می‌شود مقام معظم رهبری بعد از دیدن این فیلم و اطمینان از بستر واقعی فیلم، دستور دادند کل مسئولان آن منطقه عوض شوند. مجیدی در مورد سال‌های بعد از ساخت فیلم «بدوک» می‌گوید: «بعد از بدوک سه سال نتوانستم فیلم بسازم. بارها تصمیم گرفتم مسیر کارم را تغییر بدهم، اما در همین مدت دو فیلمنامه «پدر» و «بچه‌های آسمان» را نوشتم و تصمیم گرفتم همین راه را با همه سختی‌ها ادامه دهم. با وجود اینکه فیلمنامه‌ها را به هر کجا ارائه می‌دادم، قبول نمی‌کردند و می‌گفتند اصلا قابل تبدیل به فیلم نیست، ولی من همچنان سماجت به خرج دادم تا اینکه هر دو فیلم ساخته شدند و اتفاقا جوایز داخلی و خارجی بسیاری هم گرفتند. حتی فیلم «بچه‌های آسمان» تا نامزدی اسکار هم پیش رفت.»

«بچه‌های آسمان» چگونه ساخته شد؟

مجیدی در سال ۱۳۷۵ فیلم «بچه‌های آسمان» را ساخت. این فیلم برنده جایزه بهترین فیلم از جشنواره بین‌المللی فیلم مونترال و نامزد کسب جایزه اسکار بهترین فیلم غیرانگلیسی زبان شد. این فیلم توانست تحسین منتقدان داخلی و خارجی و همین‌طور اقبال مخاطبان را با خود به همراه داشته باشد. مسعود فراستی ازجمله منتقدانی است که خیلی سخت از فیلم‌های سینمای ایران تعریف می‌کند، ولی آنقدر تحت تاثیر این فیلم قرار گرفته بود که کتابی درباره آن منتشر کرد. مجیدی که حالا به شهرت جهانی رسیده بود، در سال ۱۳۷۷ با تولید فیلم «رنگ خدا» توانست جایزه بهترین فیلم از جشنواره بین‌المللی فیلم مونترال را از آن خود کرده و همچنین رکورد جدیدی را در میزان فروش یک فیلم آسیایی در گیشه به نام خود ثبت کند. «رنگ خدا» در ایالات‌متحده آمریکا از راه فروش حدود فقط ۳۰ سینما تقریبا دو میلیون دلار به‌دست آورد.

راجت ایبرت، منتقد فیلم‌های مشهور آمریکایی، سخن خود را در مراسم آغاز نمایش فیلم با «بسما... الرحمن الرحیم» شروع کرد. او درباره «رنگ خدا» گفت: «شکی نیست که نویسنده و کارگردان این فیلم -که عنوان آمریکایی آن رنگ بهشت است- مجید مجیدی، برخلاف بسیاری از کسانی که به هنر دینی معروفند و هدف‌شان تنها تبلیغ برای یک دیدگاه و بی‌توجهی به دیدگاه‌های دیگر است، از اعماق دل خود احساس می‌کند که کارش، تقرب صادقانه به خدا است. فیلم مجیدی رو به سوی بالا دارد، نه راست و چپ.» مجیدی دو سال بعد فیلم سینمایی «باران» را ساخت که جوایز بین‌المللی زیادی را از جشنواره‌های معتبر کسب کرد؛ ازجمله جایزه بهترین فیلم از بیست‌وپنجمین جشنواره جهانی فیلم مونترال و نامزدی در مراسم جوایز آکادمی فیلم اروپا. گفته می‌شود زمانی که این فیلم، در کشور آلمان اکران عمومی شده بود، پاپ در این کشور حضور داشت و در پیامی به همه کاتولیک‌های این کشور از آنها خواست این فیلم را حتما ببینند، زیرا این فیلم تمام زیبایی‌های خداوندی را به نمایش گذاشته است. مجیدی در آن سال‌ها که افغانستان درگیر نزاع و حمله آمریکا بود، سراغ کشور همسایه رفت. او در سال ۲۰۰۱ و در جریان جنگ افغانستان، فیلم «پابرهنه تا هرات» را که مستندی عاطفی درباره کمپ‌های پناهندگان در افغانستان بود، تهیه و کارگردانی کرد.

این کارگردان سینما، در سال ۱۳۸۴ فیلم سینمایی «بید مجنون» را ساخت. این فیلم درباره مرد متاهل و نابینایی است که با به‌دست آوردن مجدد بینایی خود، در عشق شخصی به جز همسرش گرفتار می‌شود. «بید مجنون» توانست از جشنواره فیلم فجر در تهران، چهار جایزه کسب کند. مجیدی یکی از مهم‌ترین و تاثیرگذارترین فیلمسازان سینمای ایران است که سادگی و شاعرانگی در فیلم‌هایش موج می‌زند. مجیدی در سال ۸۶ فیلم سینمایی «آواز گنجشک‌ها» را ساخت؛ فیلمی که در نمایش‌های بین‌المللی، مورد تقدیر قرار گرفت. خبرگزاری فرانسه در زمان نمایش این فیلم در جشنواره برلین نوشت: «آواز گنجشک‌ها» همانند فیلم «بچه‌های آسمان» که در سال ۱۹۹۹ نامزد بهترین فیلم اسکار شد، بی‌گناهی و ابتکار کودکان را در مقابله با سختی‌ها و مشکلات زندگی به تصویر کشیده است.»

مجیدی اواخر دهه ۸۰، نامی آشنا برای سینمای ایران و جهان بود. او تصمیم گرفته بود برای هفتمین فیلم بلند سینمایی خود، سراغ روایت زندگی حضرت رسول(ص) برود. علاقه‌مندی او به حضرت رسول(ص) به سال‌ها قبل از تولید این فیلم بازمی‌گشت. مجید مجیدی سال ۸۴ بعد از توهین کاریکاتوریست‌های دانمارکی به ساحت پیامبر(ص) در نامه‌ای به دبیر جشنواره فیلم نات دانمارک می‌نویسد: «من یک فیلمساز ایرانی مسلمانم و برپایه تعلیمات پیامبر عزیز اسلام به حضور خدا در همه ارکان زندگی‌ام ایمان دارم و با باورهایم زندگی می‌کنم و نسبت به توهین به باورها و مقدسات هر دینی شدیدا معترضم و به این وسیله انصراف خود را از حضور در جشنواره «نات» اعلام می‌دارم.» مجید مجیدی بارها گفته بود که انتشار کتاب آیات شیطانی، فیلم فتنه و حتی کاریکاتورهای دانمارکی، زمینه و ایده اصلی را برای ساخت فیلم سینمایی «محمد رسول‌الله(ص)» در وی شکل داده است. او یک تیم قوی و حرفه‌ای را از سینمای غرب جمع می‌کند تا اثری بسازد که قرائت درستی از اسلام را به «جهان» عرضه کند. فیلم «محمد رسول‌الله(ص)» یکی از آثار مهم سینمای مجیدی است که به‌دلیل مشکل همیشگی اکران و توزیع در سینماهای خارجی، نتوانست موفقیت چندانی در اکران بین‌المللی کسب کند.

مجیدی بعد از «محمد رسول‌الله(ص)» سراغ سینمای هندوستان رفت. کارگردانی که از مسیر فیلمسازی‌اش نزدیک به ۳۰ سال گذشته است، درباره فیلم سینمایی «آن سوی ابرها» می‌گوید: «این اولین فیلم بلندی است که در خارج از کشورم ایران ساخته‌ام، تجربه‌ای که سال‌ها در انتظار رخ‌دادن آن بودم. «آن‌سوی ابرها» دنباله اعتقادات سینمایی من است که ریشه در ارزش‌های انسانی، عشق، دوستی و روابط خانوادگی دارد. این فیلم همچون «بچه‌های آسمان» داستان یک برادر و خواهر است با این تفاوت که آنها بزرگ شده‌اند و با کشمکش‌های بزرگ‌تری در شهر شلوغ بمبئی روبه‌رو هستند.» مجیدی امسال در سی‌وهشتمین دوره جشنواره فیلم فجر، فیلمی با نام «خورشید» را آماده نمایش دارد که گفته می‌شود، شباهت‌هایی با فیلم‌های قبلی‌اش همچون «رنگ خدا» و «آواز گنجشک‌ها» دارد. توضیحات زیادی از فیلم جدید مجیدی به بیرون درز نکرده و جواد عزتی، علی نصیریان و طناز طباطبایی بازیگران این فیلم هستند.

بهروز شعیبی

اولین حضور جدی بهروز شعیبی در سینما، بازی در نقش سلمان پسر حاج کاظم «آژانس شیشه‌ای» بود. برای مخاطب سینما، خیلی سخت است که بهروز شعیبی بازیگر را از شعیبی کارگردان جدا کند، به‌خصوص که نقش‌های خاطره‌انگیزی از او در یاد مخاطبان سینمای ایران به‌جای مانده است، با این وجود سیر فیلمسازی او به نسبت نقش‌هایی که بازی کرده، تنوع بیشتری دارد. او با فیلم‌هایش گاهی به بطن تاریخ می‌رود و قصه‌ای عاشقانه از واقعه‌ای سیاسی بیرون می‌کشد و نتیجه‌اش می‌شود «سیانور» یا اینکه به مساله‌ای اجتماعی همچون موضوع قصاص و بخشش سرک می‌کشد و داستان سینمایی «دهلیز» را به‌گونه‌ای تعریف می‌کند که حتی پای خیرین برای اکران خصوصی فیلمش باز می‌شود و تعدادی از زندانی‌های در بند، آزاد می‌شوند. دهلیز اولین فیلم سینمایی شعیبی است که در سی‌ویکمین جشنواره فیلم فجر خوش درخشید. اما او پیش از این فیلم تجربه کارگردانی هفت فیلم بلند تلویزیونی را داشته است. شعیبی که فضاهای متنوعی از دستیاری تا بازیگری را تجربه کرده، برای رفتن پشت دوربین وسواس عجیبی داشته است. خودش دراین‌باره گفته است: «این اجبار و الزام را در فیلم دهلیز برای خودم قرار دادم که تا قبل از فیلم دهلیز تعدادی تله‌فیلم برای سیمافیلم ساخته باشم.»

شعیبی برای تلویزیون، هم سریال «پرده‌نشین» را ساخته که به‌قول خودش یک از سخت‌ترین کارهای زندگی‌اش بود. شاید سختی این کار به خاطر این بود که تلاش داشت روحانی از کلیشه‌ها فاصله بگیرد و در عین حال مناسبات یک روحانی واقعی باشد. او با پرهیز از شعارزدگی، روحانی‌ای را نشان داد که ارتباطش با اتفاقات و مردم، براساس آموزه‌هایش است. سینمای شعیبی واجد نگاه جدی به پدیده‌های مغفول جامعه ایران است. نگاهی دغدغه‌مند که اگر به درون تلخی‌های مسائل اجتماعی سرک می‌کشد ولی گرفتار سیاه‌نمایی نمی‌شود. خودش در مورد پرداخت یک مساله اجتماعی در فیلم‌هایش گفته است: «زمانی ما به یک موضوع می‌پردازیم که در جامعه مد شده یا فقط به مسائل مشترک انسان‌ها مثل مسائل عاطفی مشترک‌شان می‌پردازیم، قاعدتا تعداد زیادی از مخاطب را درگیر می‌کند اما بخش دیگری وجود دارد و آن بخش هم همان لایه زیرین اجتماع است. یعنی معضل و مساله‌ای وجود دارد که ممکن است عوام یا همه جامعه با آن درگیر نباشند، ولی همه جامعه در مرز درگیری با آن هستند. یعنی ممکن است فردا هر خانواده‌ای با این موضوع یا معضل روبه‌رو شود. در دهلیز هم همین‌طور بوده است. من وقتی به مساله قصاص، کنترل خشم، اتفاقات و درگیری‌ها می‌پرداختم، موضوع این نبود که همه جامعه با آن درگیر هستند یا اینکه کسانی که با آن درگیر هستند محدودند اما به خودم می‌گفتم اگر واقعا در مورد این موارد اطلاع‌رسانی نشود، ممکن است روزی برای هر بخش و هر فرد این اتفاق بیفتد. در «دارکوب» هم موضوع تقریبا همین است.»

محمدحسین مهدویان

مصطفی دالایی، فیلمبردار اکثر فیلم‌های «روایت فتح» است. محمدحسین مهدویان، کارگردان و هادی بهروز، فیلمبردار برای ساخت مجموعه «آخرین روزهای زمستان» از او مشورت گرفتند که چگونه می‌توانند این مجموعه را فیلمبرداری کنند تا فرمش شبیه آن چیزی شود که شهید مرتضی آوینی برای مجموعه روایت فتح ساخته بود. به‌قول مهدویان نتیجه مشورت‌شان این شد که دوربین ۱۶ میلی‌متری برای این کار انتخاب کنند و دوربین روی دست و میزانسن شلوغ آخرین روزهای زمستان هم تحت تاثیر همان قاب‌های روایت فتح بود. البته که مهدویان فقط به‌لحاظ فرم بصری تحت تاثیر شهید آوینی و روایت فتح نبود. خودش گفته نظریات سینمایی‌ای که آوینی در کتاب «آینه جادو» ارائه کرده بر فیلمسازی او تاثیر داشته و به او شجاعت داد که جور دیگری به سینما نگاه کند. همین‌طور هم بود. مهدویان جور دیگری به سینما و حتی وقایع تاریخ انقلاب نگاه می‌کند. او از صدای فرماندهان جنگ که در بی‌سیم با هم صحبت می‌کردند و گاهی همین صحبت‌ها به بحث و جدل می‌کشید، تصاویر ذهنی می‌سازد و وقتی تصاویر راعینی می‌کند، جوری کنار هم قرارشان می‌دهد که مخاطب به عمق احساسات و درگیری‌های ذهنی شخصیت‌های فیلمش پرت می‌شود. جسارت، وجه بارز مهدویان است و برای همین فیلم‌هایش از میان قصه‌هایی ساخته شدند که سال‌ها در پستوی ذهن، خاطرات و کتاب‌ها باقی مانده‌اند. مهدویان در جشنواره سی‌وهشتم فیلم فجر باردیگر سراغ روایتی متفاوت از دوران دفاع مقدس رفته است. «درخت گردو»، فیلم چهارم مهدویان است و برای ساخت این فیلم، داستان بمباران شیمیایی سردشت را در نظر دارد.

سعید ملکان

«ساکن طبقه وسط» را شهاب حسینی کارگردانی و بازی کرده است. فیلمی متفاوت که چیره‌دستی سعید ملکان در آن کاملا مشهود است. ملکان، چهره‌پرداز خلاق سینمای ایران، در این فیلم ۲۸ کاراکتر مختلف را روی چهره شهاب حسینی طراحی و اجرا کرده است. ملکان دانش‌آموخته هنرهای تجسمی دانشکده صداوسیماست که فعالیت‌های هنری‌اش را از اوایل دهه ۷۰ در گروه گریم شبکه یک سیما شروع کرده است. او از سال ۱۳۸۲ به شکلی حرفه‌ای و مستقل به‌عنوان طراح چهره‌پردازی مشغول به کار شد و تاکنون طراحی گریم بیش از ۵۰ فیلم سینمایی را برعهده داشته است. سعید ملکان برنده ۶ سیمرغ بلورین از ادوار مختلف جشنواره فیلم فجر است. اما او از سال ۱۳۹۱ سرمایه‌گذاری و تهیه‌کنندگی را به کارنامه کاری‌اش اضافه کرد. ملکان در تمام سال‌های فعالیتش در سینمای ایران یاد گرفته بود که چه استعدادها و ظرفیت‌هایی مغفول مانده‌اند و برای همین در گام جدیدش در سینما سراغ کشف استعدادها رفت. او با تهیه آثار درخشانی چون «ابد و یک روز»، «تنگه ابوقریب» و «ویلایی‌ها» نشان داد در هر زمینه‌ای که کار کند، توانایی‌هایش را به بهترین شکل به اجرا درمی‌آورد. سعید ملکان در سال ۱۳۹۱ وقتی سراغ تهیه‌کنندگی رفت، فیلم سینمایی «آسمان زرد کم‌عمق» را با کارگردانی بهرام توکلی ساخت. ملکان چند سال بعد با توکلی فیلم مهمی در حوزه سینمای دفاع مقدس ساخت. تنگه ابوقریب از سعید ملکان شروع شد. خودش دراین‌باره گفته است: «ماجرای بچه‌های گردان عمار از لشکر ۲۷ محمدرسول‌الله(ص) در آن روز از تاریخ سال ۶۷، سال‌ها ذهنم را اشغال کرده بود و تحقیقات ساختنش را دو سال پیش با بازماندگان همان عملیات شروع کردم.» اولین قصه‌ها و اطلاعات را به بهرام توکلی دادم و توکلی نوشتن فیلمنامه تنگه ابوقریب را شروع می‌کند. توکلی در مورد نقش حمایتی ملکان گفته است: «من چیزی از این روز و این ماجرا نمی‌دانستم. همه‌چیز با سعید ملکان و تعریف کردن داستان واقعی ۲۱ تیرماه ۶۷ و ماجرای گردان عمار و تنگه ابوقریب شروع شد. من به ماجرا علاقه‌مند شدم و سعید ملکان هم در تمام مراحل همراهم بود.» ملکان در کشف استعدادهای سینمایی همچون سعید روستایی و حمایت از ساخت ابد و یک روز، فیلم اول این کارگردان نقش مهمی داشت. ویلایی‌ها هم از آن فیلمنامه‌هایی بود که ۱۰ سال در دست کارگردانش مانده بود ولی ملکان به‌عنوان تهیه‌کننده در کنار منیر قیدی ایستاد تا این فیلم هم تبدیل به یکی از آثار موفق سینمای دفاع مقدس شود. سعید ملکان در سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر، اولین فیلم خود را در مقام کارگردان، با عنوان «روز صفر» خواهد داشت.

شگفتی‌های جشنواره: دوزیست

مرتب در این‌باره صحبت می‌شود که جشنواره فجر امسال تنها یک فیلم طنز دارد و آن هم «خوب، بد، جلف ۲» ساخته پیمان قاسم‌خانی است، اما این درست نیست. وقتی فیلم قبلی قاسم‌خانی در فجر پخش شد، نقدهایی به پذیرفته شدن این اثر در جمع فیلم‌های جشنواره به‌وجود آمد؛ اما حالا اگر سری دوم همان فیلم پذیرفته نمی‌شد، این علامتی جز بی‌کیفیت بودن آن نسبت به سری اولش نداشت و به فروش فیلم در گیشه لطمه جدی می‌زد. شاید ملاحظات دیگری هم برای پذیرفته نشدن سری دوم «خوب، بد، جلف» وجود داشته است، اما به هر حال یک کمدی دیگر هم در جمع فیلم‌های امسال هست که شاید هم فضای آن با جشنواره همخوانی بیشتری داشته باشد و هم کیفیت آن بتواند خیلی از نظرات را جلب کند. برزو نیک‌نژاد پیش از این هم با دو فیلم قبلی‌اش یعنی «ناخواسته» ۱۳۹۲ و «زاپاس» ۱۳۹۴ در جشنواره فیلم فجر حضور داشت که زاپاس توانست با توجه به طنز متفاوتش، خیلی از نظرات را جلب کند. او حالا با «دوزیست» به جشنواره سی‌وهشتم می‌آید، درحالی که پس از زاپاس، کمدی «لونه زنبور» را برای گیشه ساخته بود و یک کار کلیشه‌ای شبیه اکثر فیلم‌هایی که در این چند سال نمایش داده شده‌اند را در کارنامه‌اش ثبت کرد. نیک‌نژاد حالا به جشنواره بازگشته تا دوباره نوع متفاوتی از طنز سینمایی ایران به نمایش بگذارد و این تفاوت، البته به معنای تجربی بودن فیلم و اتفاقات محیرالعقول در آن نیست، بلکه صرفا خروج از قالب‌های کلیشه‌ای و بسیار تکراری شده سینمای ایران برای ساختن کمدی است.

شنای پروانه

محمد کارت را به‌خاطر مستندهایش می‌شناسند. او همان‌طور که هر مستندسازی در اولین مرحله خلاقیتش باید بهترین سوژه‌یابی را انجام دهد، در کارهایی که تا پیش از این ساخته بود، سوژه‌های بکر و بدیع را به نمایش می‌گذاشت و مهم‌ترین امتیازش همین بود. حالا محمد کارت سراغ ساخت یک فیلم بلند داستانی رفته که باز هم مهم‌ترین امتیاز آن سوژه بکر و کنجکاوی‌برانگیزش است. ویدئویی از بازی بسیار متفاوت امیر آقایی در این فیلم منتشر شده که شباهت آشکاری با یکی از ویدئوهای وحید مرادی در فضای مجازی دارد. وحید مرادی یکی از گنده‌لات‌های تهران و کرج بود که به جرم قتل زندانی شد و به‌رغم اینکه خانواده مقتول در حال رضایت بودند، طی یک تبانی بین چند نفر از بدخواهانش و توسط دو نفر از زندانیان زیر حکم، در زندان کشته شد. مرگ او داستان تراژیکی داشت و به شهرت این فرد تا حدود زیادی اضافه کرد. محسن قرایی گفته بود قرار است فیلمی درباره وحید مرادی بسازد و حامد بهداد نقش او را بازی کند، اما ظاهرا چیزی که اعلام شده بود صرفا زخمی کردن سوژه با این نیت بود که کس دیگری سراغش نرود و به‌نظر می‌رسد این کلک نگرفت. وحید مرادی لهجه ترکی نداشت و اصلا ترک‌زبان نبود اما ویدئویی که از آقایی پخش شده، او را با لهجه ترکی نشان می‌دهد. این ممکن است به‌نظر برساند که شخصیت نمایش داده شده در این فیلم، ترکیبی از وحید مرادی و اشخاص دیگر باشد. به هرحال فارغ از اینکه فیلم محمد کارت به‌لحاظ ویژگی‌های قصه‌گویی و درام‌پردازی و همین‌طور مهارت‌های تکنیکی به کار رفته در کارگردانی‌اش چه کیفیتی داشته باشد، این مسلم است که سوژه آن باعث کنجکاوی بسیاری از علاقه‌مندان سینما خواهد شد.

مردن در آب مطهر

سال ۱۳۹۲ در یکی از شلوغ‌ترین جشنواره‌های فیلم فجر که ترافیک حضور چهره‌های فیلمسازی در آن بیداد می‌کرد، دو برادر افغانستانی فیلمی ساخته بودند که یکی‌شان تهیه‌کننده آن بود و دیگری کارگردانش. در آن دوره از جشنواره، از حاتمی‌کیا و احمدرضا درویش گرفته تا رخشان بنی‌اعتماد و رضا درمیشیان و از مسعود کیمیایی و داریوش مهرجویی گرفته تا نرگس آبیار و مسعود ده‌نمکی، خیلی از چهره‌های فیلمسازی ایران حضور داشتند؛ اما «چند متر مکعب عشق» به‌قدری لطیف و بدیع و البته غم‌انگیز بود که از لابه‌لای شاخه‌های استوایی، قد بلند کرد و به چشم آمد. برادران محمودی پس از آن هم چند فیلم دیگر ساختند که می‌شود به آنها عنوان «ژانر مهاجران افغانستانی ساکن در ایران» را داد. پیش از این بارها سینمای ایران به چنین موضوعاتی پرداخته بود، اما سند این عنوان، به‌طور جدی به نام برادران محمودی می‌خورد. این‌بار در فجر سی‌وهشتم، این نوید محمودی است که در مقام کارگردان یک فیلم دارد و برادرش که کارگردان «چند متر مکعب عشق» بود، تهیه‌کننده او شده است. نوید محمودی فیلم‌اولی نیست و پیش از این هم «رفتن» را با موضوع مهاجرت افغانستانی‌های ساکن ایران به اروپا ساخته بود؛ موضوعی که «مردن در آب مطهر» دوباره به آن پرداخته است. رفتن، به مهاجرت زمینی افغانستانی‌ها می‌پرداخت و مردن در آب مطهر، به مهاجرت‌شان از طریق آب. حالا پس از سقوط هواپیمای اوکراینی و کشته‌شدن تعدادی از مهاجران افغانستانی ساکن ایران که قصد رفتن و اقامت در اروپا را داشتند و در این هواپیما بودند، مردن در آب مطهر می‌تواند توجهات بیشتری را به خودش جلب کند.

لباس شخصی

هم «سیانور» و هم بعد از آن سری اول «ماجرای نیمروز» در جشنواره‌های فجر پیش از این جنجال‌ساز شدند. موضوع این فیلم‌ها سازمان منافقین و فعالیت‌هایش در دهه‌های ۵۰ و ۶۰ بود، اما برخورد متولیان جشنواره فجر با این فیلم‌ها محل بحث‌های فراوانی قرار گرفت. این دو فیلم اولین تجربه‌های جدید سینمای ایران در رابطه با سازمان منافقین بودند و حالا «لباس شخصی» اولین تجربه سینمای ایران درخصوص حزب توده خواهد بود. لباس شخصی را یک فیلم‌اولی ساخته است و حتی از این جهت هم نمی‌شود درباره کیفیت مضمونی کار حدس بخصوصی زد، اما خود کارگردان این فیلم، امیرعباس ربیعی می‌گوید: «فیلم موضوعی واقعی دارد و اتفاقات آن در سال‌های ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ رقم خورده است. منابع روایت هم امنیتی بودند. آدم‌هایی که آن زمان، این پرونده دست‌شان بود، کسانی بودند که اهل گفت‌وگو و مصاحبه نبودند، پیدا کردن آنها و رفتن سراغ سندها، مقداری زمان‌بر بود و از طرف دیگر هم نزدیک به پنج هزار برگ سند خواندیم. خوبی پرونده حزب توده این بود تعداد آدم‌هایی که از آن پرونده زنده بودند، زیاد بود و می‌شد با آنها صحبت کرد؛ چه نیروهای امنیتی، چه کسانی که آن ماجرای حزب توده را رقم زدند، البته به‌جز سران اصلی‌شان.» ربیعی که می‌گوید بیش از دوسال مشغول تحقیق، پژوهش و نگارش فیلمنامه این کار بوده است، اضافه می‌کند که فیلمبرداری «لباس شخصی» ۶ ماه هم طول کشید. زمانی که امیرعباس ربیعی می‌گوید برای فیلمبرداری این فیلم صرف شده، نسبت به قاعده معمول سینما در تمام دنیا و ایران زمان زیادی به‌حساب می‌آید. او عوض هزینه کردن برای استخدام هنرپیشه‌های چهره، ترجیح داده تمرکز اصلی‌اش را روی کیفیت کار بگذارد.

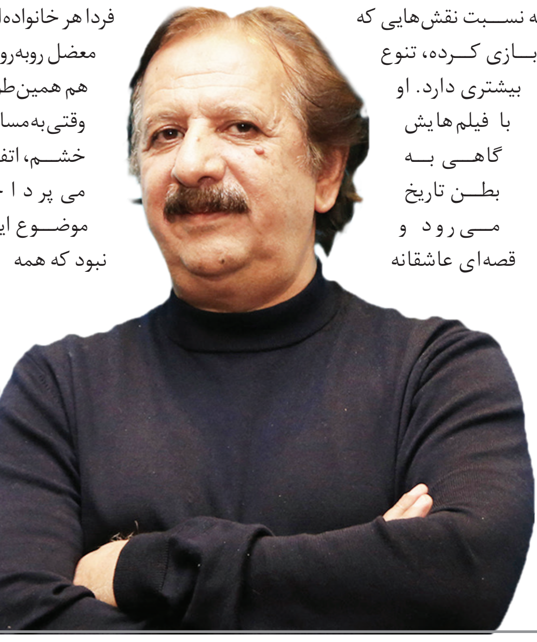

ادامه در صفحه ۱۳